



از صالح حسینی

تمثیل گرائی در آثار کافکا

دنیای زیست میکند که بیگانه‌گی وجود ندارد مگر بوسیله «نهی» که در روح اشخاص تولید میشود. از این رو نه میتواند تصور خود و نه خدایش را بکند. «و دکتر براهنی معتقد است که کافکا مسئله را عمقی‌تر از آنچه می‌بیند» (یعنی اثر نیچه می‌گوید «خدا مرده» کافکا هم وجود وهم مرگ خدا را فرافصله‌ای دور دست نگاه می‌دارد. انگار خدای اصلا نیوده که مرده یا زنده باشد. «ولی آیا این اظهار نظرها میتواند آنها نظریه متقنی در مورد کافکا باشد؟ در آثار کافکا ما همواره روبروی بوروکراسی و سلسله مراتب هستیم. در این دستگاه سلسله مراتب که بشکل هرمی بنا شده، آرایش علی یا اراده برتری در بالا یا پایین هرم وجود ندارد؟ «آیا سلسله مراتب نردبانی است که نه به‌تنبید و بارگاه رنگه به سقوط و تاریکی منتهی میشود؟» (۵) پاسخ محقق نیست.

از کافکا سه تمثیل برجای مانده که هر يك وگاهی هر سه به تفسیر و ارزشیابی کارهایش مآرا هستند. می‌گردد «پیام امپراطور»، «در پیشگاه قانون»، و «بیک‌ها». برای اینکه خوانندگان را هم مسانند خوبتر در ظلمت تو درتوی تمثیلات کافکا رها نکنم، «در پیشگاه قانون» را مثل می‌زنم و برای تفسیر قصه «دادخواست» ۶ از آن سود می‌جویم. البته میشد اینکار را در مورد قصه «قصر» انجام داد که ابعاد بیشتری دارد و در برگزیده مفاهیم سه مثل فوق‌الذکر میباشد. ولی در آنصورت گفتار بدرازا می‌کشید و از حوصله يك مقال بیرون میرفت.

«در پیشگاه قانون نگهبانی دم در ایستاده است. مردی دهانی بسوی او آمده، تقاضای باریافتن به پیشگاه قانون را میکند. اما دربان می‌گوید که در آن لحظه نمیتواند به او اجازه ورود بدهد. مرد در اندیشه فرو میرود و تقاضا میکند که اگر ممکن باشد بعدا بار می‌باید دربان پاسخ میدهد، «امکانش هست اما نه در این لحظه» چون دردی که منتهی به قانون میگردد، مثل همیشه چهار طاق باز است و دربان که متوجه موضوع میشود با سردادن خنده‌ای می‌گوید: «اگر اینچنین مجدانه افوا شده‌ای، بدون اجازه من داخل شو. اما بدان که من قدرتمند هستم و تازه فرودست ترین دربانم. از سالن تا سالن - در هر دردی نگهبانان ایستاده‌اند، هر کدام قوی‌تر از دیگری حتی سومی سیمانی دارد که تاب نگریستن بانرا منم ندارم. مرد دهانی انتظار رو برو شدن با چنین

کافکا از معدود نویسندگانی است که بررسی و تفسیر کارهایش مشکل می‌نماید. این اشکال از آنجا برمیخیزد که بر تمام نوشته‌های او حالت تمثیلی شدید حاکم است. بهنگام خواندن آثارش معنایی در ذهن شکل می‌یابد و آدم فکر میکند که کلید در بسته را پیدا کرده‌است. اما به این حالت خوش‌بینی ناگهان لگام زده میشود. معنی متناقض و بدخ می‌شاید، و باین ترتیب خواننده در چنگال تضاد و تناقض می‌افتد و دچار وحشت و هراس میگردد. در نتیجه‌ای برای بیرون رفتن از این کابوش هولناک وجود ندارد فکرمان مقشوش میشود تا می‌آئیم مفهومی را فراچنگ آوریم. یا ظهور مفهوم متضاد خویشتن را هم می‌کنیم کلمات همه عادی هستند و یا انسان‌های دوپرد می‌شویم که معمولی و سوزنی‌ترند. انتقال داریم که به پایانی خوش برسیم و کلمات به‌منجاری و هم‌آهنگی پیدا کنند.

اما بفته غافلگیر می‌شویم. به دنیای خوف‌آوری وارد می‌گردیم. دنیایی که در آن پیام از پشت دیوار بگوشمان میرسد. قانون را کسی نمیتواند دیدن کارگران عدالت از چگونگی آن بی‌اطلاعند. تصاویر قانون آنها را می‌بینیم اما از خود آنان خبری نیست. کسی نمیداند قانونگرا از اصلی کیست؟ امپراطور پیام خود را به بیفامیرش ابلاغ می‌کند اما این پیام بدست کسی نمیرسد چرا که پایتخت امپراطوری که مرکز دنیاهم‌هست از «تشیار لاشه کاروان روزهای گذشته و آینده در آستانه از هم‌پاشیدن است. کسی را بداند آنجا راهی نیست بویژه دارنده پیام از جانب امپراطور (۱) عمر انسانها برای دسترسی بقانون سپری میشود اما اجازه ورود به داخل قانون نیست همه در این خراب آباد هستی در گمنامی زندگی میکنند و بر خورد با بوج است. در این دنیای بفرنج کافکا آیا فضای خالی بر ما دم میزند؟ آیا «خدای مرده» نیچه دوباره در نمودی دیگر جان گرفته است؟ آیا این همان دنیای بی‌خدای سارتر یا جهان بوج کامواست؟ هر کسی جوابی دارد و این بسته بان است که آدم از کدام زاویه به منشور چند رنگ دنیای کافکا نگاه کند. از دیدگاه والتر کافمن کافکا بین نیچه لیبروان اصالت وجود قرار گرفته است و دنیای بی‌خدای سارتر و دنیای بوج کامورا تصویر میکنند (۲) هدایت می‌نویسد: «در دنیای کافکا پیام دلبره آور پیش آمده‌ای دیده میشود که هنوز نمیتوانیم به مفهوم آن بی‌بریم. انسان فراموشکار جدید که اساسا تجزیه شده در

اشکالاتی را ندارد. آیا قانون نباید برای همودر همه وقت در دسترس باشد؟ اما وقتی که با ذقت زیاد بدریان درآوردای بشی، با آن دماغ نکلنیز بریش تاتاری دراز و لاغر و سیاه مینگرد، تصمیم برآن میگردد تا بیش از اجازه برای ورود چشم براه بماند. دربان چهارپایه ای باو داده، اجازه تشستن در کنار دروا می دهد. او هم برای روزها و سالها چشم براه روی چهارپایه می نشیند. تلاش زیادی برای ورود میکند و دربان را با التماس و درخواستهای ملول می سازد. دربان گاهی از او پرسش های مختصری میکند از زادبومش و سایر امور می پرسد. اما پرسشها از روی بیاعتنائی، آنگونه که نسیم مهران است، مطرح میشود و همواره کلامش را باین اظهار ختم میکند که هنوز مرد نمیتواند اجازه ورود بیابد. مرد که در قبال سفر خود را تجهیز کرده است، تمام آنها را هر چند که ارزشمند، از خود جدا میکند باین امید که دربان را بارشوه بخرد. دربان هم همه آنها را نمی پذیرد اما در ضمن گرفتن هر هدیه ای می گوید «من اینرا تنها باین خاطر میگیرم تا مطمئن باشی چیزی را فراموش نکرده ای.» در خلال این سالیان درپیر مرد دربان را تقریباً لایتقطع زیر نظر دارد. دیگر دربانها را بدست فراموشی می سپارد و این یک بنظرش یکنانه مانع بین او و قانون می رسد. در سالهای اول با صدای بلند به سرنوشت شوم خویش لعنت می فرستد. بعدها که باران پیری برسوش می بارد تنها این دندانهایش غرغر میکند، به خلق و خوی بچکانه می گراید و از آنجا که در مدت نگرستن درباریش حتی متوجه یک کلاه بقیه بشمین دربان شده است از آنها استعفا میکند تا باو کمک کنند عقیده دربان را عوض نمایند. بالاخره دیدگانش بی نور میگردند و او نمیداند آیا دنیا در حقیقت به تاریکی گزاینده یا اینکه فقط دیدگانش او را فریب میدهد. اما در میان تاریکی اینک او میتواند شعاعی را که با فانال پذیرد از در قانون بازتاب میدهد در بایده زنده گیشا کتون به نقطه پایان نزدیک میشود و پیش از نوشیدن ریحون مرد همه آنچه را که در تمام مدت اقامت سنجش اش تجربه کرده است در ذهنش بصورت یک سؤال، سؤالی که هنوز با دربان در میان نگذاشته، خلاصه میشود. دربان را فرا میخواند چون دیگر نمیتواند تن خشکیده اش را بیا خیزاند برای شنیدن حرفهای حاجب باید خیلی خم شود چرا که اختلاف قد در میان آنها به ضرر مرد دهانی تغییر یافته است. دربان می پرسد «دیگر چه چیزی را میخواهی بگویی، تو سبیری ناپذیری.» مرد دهانی پاسخ میدهد «هر کس برای دسترسی بقانون تلاش میکند ولی من در عجمم که چگونه در تمام این مدت هیچ کسی در جستجوی بار یافتن به پیشگاه قانون بر نیامده است، هیچ کس جز من!» دربان که حس میکند این مرد پایش لب شور است و فوه شنوایی اش را از دست داده در گوشش فریاد میزند «الآن اینجا هیچ کس جز تو نمیتوانست بدرون راه بیاید. چون این پدر زورود را تنها برای تو نوشت کرده بودند حالا من میروم و در را می بندم.»

در قصبه «دادخواست» جوزف کاف به در قانون دسترس پیدا کرده اما «بجای آنکه در منتهی به قانون گرد به خانه ای معمولی ختم میشود.» مثل دا کشیشی برای شخصی باسم کاف تعریف میکند وبعد از روایت آن که از کتاب مقدس گرفته شده با هم به تفسیرها و اظهار نظرهای مختلف می نشینند و بالاخره به نتیجه ای میرسند که آدمی را بیشتر در سرگشتگی و بوجی رها میکنند. کشیش به کاف میگوید: «لازم نیست که هر چیز بعنوان حقیقت پذیرفته شود، آدم باید آنرا تنها بعنوان یک امر اجتناب ناپذیر بپذیرد. کاف میگوید: «چه نتیجه ملالت باری نظام دنیا بر روی دروغ بنانهاده شده است» مرد دهانی در «قانون» جای خود را به جوزف کاف میدهد و کشیش راوی حکایت هم همان دربان قصبه قانون است. کشیش، کاف را دست بسته تحویل قانون می دهد تا کارد تیزی در قلبش فرو برود بدون اینکه ناله ای سر دهد. در قصبه جوزف با دیدن نور راهی بسر منزل مقصود نمی باید نمادهای نور و تاریکی که از تصاویر و نور و با اهمیت قصبه هستند، به روشنائی سپیده دم رنگ می بازند. این روشنائی طلوع آفتاب را بشارت مینهد و بنابراین روزنه ای بسوی امید است. ولی آیا کافکا با آنهمه بدبختی و دلهره انگیزی می خواهد تمام خوشبختی را در قلبها بنشاند. کافکا یکبار به

دوست دیرین و ناشناسش آنارش (ماکس برود) گفته بود که «امید بسیاری وجود دارد، اما نه برای ما.» و با همان روشنائی سپیده دم نمیتواند پیش طلوع برای جوزف کاف و امثالش باشد کشیش چراغی را کمر دست دارد به او میسپارد اما نور چراغ در دست کشیش شبیه نور شمع گورستان است. ۱۰. و افزون بر آن او خویشتن را تم کرده است و کرا می تواند رهبری کند؟ ناگفته پیداست که چراغ خاموش میشود و کاف در چاه ویل بدبختی رها میشود و در زیر آسمان بی ماه و ستاره در شب یلدای طوفانی بی پناه می گردد. مرد دهانی وقتی متوجه نور میشود که چشمانش به تاریکی گزاینده است و پایش لب گور است. جوزف کاف هم با دیدن نور عرق تاریکی را بیشتر می بیند و چراغ وقتی شعله می کشد که میخواهد سکس کش شود. «نور قانون تنها زرفای مفاکی را که بر کاف آشکار شده روشن می سازد.» ۱۱

و در اینجا است که کافکا به مفهوم «دادخواست» بعدی ماوراء الطبیعی می دهد. دستگاه عدالت در خطی موازی با دستگاه کلیسا ترسیم می گردد و به بیانی دیگر دستگاه بوروکراسی نمونه ای از الگوی بزرگ بوروکراسی کلیسا می گردد. دادگستری چیزی از جوزف نمی خواهد برغم تحت مواظبت بودنش در کارهای عادی روزانه آزاد است و دستگاه عدالت میتواند هر وقت خواست او را بطلبد و الا از پذیرفتن سرباز زند. یکی از بازرشهای مامور دستگیری او در ابتدای قصبه جوزف میگوید «البته شما را اختیار ما هستند. اما این امر مانع ادامه دادن به کارتان نمیشود شما میتوانی بدین زندگی عادی خود ادامه بدهید.» ۱۲ - کلیسام درست بهمین ترتیب عمل میکند چیزی از کسی نمی خواهد آدم میتواند به اراده وارد و خارج شود وقتی کالا کلسا را ترک می گوید متوجه این موضوع میشود. کلیسا نیز چیزی از او نمی خواهد کاف دوباره به کلیسا وارد میشود. بار اول باران شدید او را به سوی در ورودی کلیسا میکشاند «میدان کلیسا کاملاً متروک بود. در یک چنین روزی این موضوع را آدم نمیتوانست حتی بهتر از روزهای دیگر بفهمد. خود کلیسا هم متروک بنظر میرسید.» او در حالیکه غرق در افکار خویشتن بوده است بی اراده و ناخود آگاه قدم به درون کلیسا گذاشته است و بنا بر این یکبار دیگر ساختمان را دور میزند و دوباره وارد میشود. «از آنجا که خسته بود میل به نشستن کرد. از نوایز وارد کلیسا شد. و نشست» ۱۳ - اما این یک نمود است، باطن امر چیز دیگری است و همینجاست که تضاد آشکار میشود. دستگاه عدالت با کستن جوزف برخلاف قوانین خود عمل میکند و نماینده کلیسا هم وابسته به آن است و بجای رهنمون گستن جوزف خود را در دایره بسته سرنوشت محتومش رها میکند. و عجیب اینجاست که خود کشیش در آخرین شب زندگی جوزف بطور تلویحی به این مسئله اشاره میکند. «قسمتی از کلام الهی که مایه تفکر امشب ما خواهد شد در سومین فصل نیجات ارمیای نبی قرار دارد: «شما مرا در دیواری محصور کرده اید تا توانم از آن بیرون بروم» ۱۴ کلیسا و قانون دست بدست هم داده اند و برای شکار قربانی دام پهن کرده اند و تازه دست به نیرنگ و ریا هم می زنند. بهنگام دستگیری جوزف یکی از عدلیه چی ها میگوید «تا آنجا که من میدانم و تازه من مامورین درجات پایین تر امیسانم، عدلیه چی های ما بهیچوجه بدنبال بزهارگان درملاء عام نمیروند بلکه بسوی بزهارگان کشیده میشوند و آنگاه باید ما ماموران را بفروستیم قانون اینست ۱۵ و کشیش هم باو میگوید هیچ میدانی که کارت خراب است؟»

«چرا من بزهارگان نیستم اشتباهی رخ داده، به علاوه چطور ممکن است کسی بزهارگان باشد؟ چون ماهمه بشریم و شبیه یکدیگر هستیم.» «درست است. اما این طرز استدلال آدمهای بزهارگان است.» ۱۶ با یکسان شمردن وضعیتهای مرد دهانی و جوزف کاف سؤالی پیش می آید و آن اینکه مرد دهانی از کدام ده آمده است؟ وقتی به مثل بنگریم می بینیم که زاد بوم مرد دهانی مشخص نگردیده است. کلمه ده در اینجا باین منظور بکار برده شده تا مسافتی را که مرد دهانی پیموده تا به پیشگاه قانون برسد بنمایاند. اما جوزف پس از اعلام بازداشتن محل خود را عوض نمیکند و افزون بر آن اگر مرد دهانی بهنگام بستن بار سفر

برده‌داری هستند که همه را بشمشیر می‌زنند و بنابراین کسی مقیم حرم حرم نخواهد ماند. آدم‌همیشه خود را با وعده سرخرمن ابدی مشغول میکند ولی پیام امپراطور باو نمیرسد. چرا که راه سنگلاخ است و عبور از هفت خوان رستم مشکل. و پیام آور باید با همه ناملایمات و دشواریها بجنگد اما این پیام آور، یوسف داشتن مزایا و امکاناتی که دشواری راه را برایش آسان میکند، اثر بتواند از تمام موانع بگذرد و به پایتخت امپراطوری برسد، اجازه ورود ندارد. یعنی اینکه در دنیای کافکا برخورد با بوج است. قفس به جستجوی برنده میرود اما این جستجو به بوجی میرسد و امکان موفقیتی نیست. مرد دهاتی به جستجوی قانون می‌آید اما سرش به سنگ میخورد. جوزف کاف در جستجوی جرم خویش است و دادگستری در تعقیب اوست ولی این جستجو و تعقیب ره‌جانی نمیرند چرا که گوش دادگستری در مورد اثبات گناه او مثل گوشش خود او برای کشف جرم خویش بیهوده و بی‌مفاد است. پس در این دنیای بن‌بست که همه چیز متناقض است چه باید کرد؟ آیا راه گریزی وجود ندارد؟ آیا باید دست روی دست گذاشت و منتظر فرود آمدن شمشیر آخته تقدیر شد؟ چه بهتر که این پاسخ از زبان هدایت بشنویم و گفتار او را پایان بخش مقال قرار دهیم. «اگر دنیای کافکا با بوج دست بگیران است دلیل این نیست که باید آنرا با آغوش باز پذیرفت. بلکه شوم است. احساس میشود که کافکا پاسخی دارد، اما این پاسخ داده نشده در این آثار ناتمام او جان کلام گفته نشده است.» ۲۴

1. Walter Kaufmann, *Existentialism from Dostoevsky to Sartre*, Meridian Books, Inc., New York, 1956, P. 124.
2. Ibid, P. 122
3. صادق هدایت، گروه محکومین و پیام کافکا، از انتشارات امیرکبیر چاپ چهارم ۱۳۴۲، صفحه ۴۹.
4. مجله نیک، شماره ۱۱۱، سال دهم، سی و یکم مرداد ۵۲، صفحه ۱۰.
5. Austin Warren, *Kafka, a Collection of Critical Essays*, ed. Ronald Gray, Prentice-Hall, Inc., Englewood Cliffs, N.J. 1962, P. 125
6. "The Trial"
7. Kafka, "Before the Law", in *Existentialism from Dostoevsky to Sartre*, PP 124-125.
8. Heinz Jolitzer, *Franz Kafka, Parable & Paradox*, Cornell Paperbacks, 1966, P. 164.
9. برگرفته شده از کتاب «مثل و تضاد» صفحه ۱۷۰ به پانویسی ۸ مراجعه شود.
10. محاکمه، اقتباس از قصه «دادخواست» توسط آندره ژید و ژان لویی بارو، ترجمه دکتر هنرمندی، انتشارات زوار تهران شاه‌آباد، ۱۳۵۰، صفحه ۱۲۴.
11. Heinz Politzer, P. 182.
12. Parable and Paradox, P. 168.
13. Ibid. P. 168.
14. محاکمه - ترجمه دکتر هنرمندی، صفحه ۱۲۴.
15. Ibid. P. 169.
16. پیام کافکا - صفحه ۴۱.
17. Parable & Paradox, P. 174.
18. Ibid. P. 175
19. محاکمه، ترجمه دکتر هنرمندی، صفحه ۱۷.
20. مدرک پیشین، صفحه ۱۰۱.
21. Heinz Politzer, P. 175.
22. Ibid, P. 176.
23. Heinz Politzer, P. 167.
24. پیام کافکا، صفحه ۷۵.

خود را مجاز میکند جوزف به هنگام ورود به کلیسا تجهیزاتی ندارد. در اینجا هایتز بولیتزر میگوید درست است که سازگار کردن وضعیت مرد دهاتی با جوزف نامناسب مینماید اما با برگردانی آن به معادل عبری‌اش کاملاً متناسب با وضعیت کاف میگردد. معادل مرد دهاتی در زبان عبری AM-HAARETZ است. ام‌هارتز نسبت به کتاب مقدس جاهلست و از قراردادهای اجتماعی هم بی‌خبر میباشد ۱۷ البته در یهودیت کهن «ام‌هارتز تنها به‌کنفر آدم ساده لوح دلالت نمیکرد بلکه در برگیرنده تمام مردمی بود که اطراف فلسطین روزگار می‌گذرانیدند از ماهیگیر و چوپان گرفته تا کاسب و اینها کسانی بودند که از لحاظ شئون اجتماعی مادون ساکنین شهر کوهستانی اورشلیم قرار داشتند ۱۸» به‌ر صورت جوزف کاف به‌نگام روبرو شدن با مامورین دادگستری مانند یک ام‌هارتز رفتار میکند. با شنیدن خبر بازداشتش فکر میکند که ماموران با او شوخی میکنند.

«آقایان، من هنوز نمیدانم.. آیا باید باور کنم که قربانی یک اشتباه یا بازیچه یک شوخی زنده از طرف همکاران بانگی خودم شده‌ام. شاید بمناسبت سی‌امین سالگرد تولدم..»

یالله اعتراف کنید... این نمایش مسخره‌باندازه کافی طول کشیده ۱۹ حتی صاحبخانه پیرش مادام گروباخ که زن بسیار ساده لوحی است بازداشت او را مسأله‌ای دقیق تلقی میکند در حالیکه کاف از این امر غافل مینماید. همچنین به‌نگام برخورد با زن مامور ابلاغ میگوید که قضیه را زیاد جدی نمیگیرد. رفتی به کارگاه نقاشی تیتورلی میرود، آنجا کسی فرشته عدالت را تشخیص میدهد و میگوید «فرشته عدالت انگار الهه شکار است.» ۲۰ اما ذاتاً از فهمیدن انتزاعات قانونی و مذهبی که قانون دادخواستش را تشکیل میدهد عاجز است ۲۱ حتی هنگامیکه همراه عموی خویش برای دیدن وکیل که دوست عمویش میباشد میرود به صحبت های دنیس دفتر وکیل که مربوط به محاکمه اوست گوش نمیدهد و سراغ خدمتکار وکیل میرود. ام‌هارتز بودن او آنوقت کاملاً آشکار میشود که به‌نگام ورود به کلیسا بجای کتاب مذهبی آلبوم عکسی که زیر بغل زده‌با خود همراه دارد. «کاف یک ام‌هارتز است از اینکه شخصی است که خود را وقف فعالیتهای انضمامی زندگی حرفه‌ایش کرده و نسبت به انتزاعات پر شاخ و برگ قانون هیچگونه شکیبانی ندارد، و از اینکه موضوع بازداشتش کار و بار روزانه او را بهم زده، میخواهد در محاکمه خویش پیروز شود و به زندگانی فعال‌پیشین خود ادامه دهد. بنابراین مناقشه او با کشیش نمایانگر تضاد مابین زندگی خارج از کلیسا و زندگی کشیشانه است.» ۲۲ از دلیل بازداشت خود را نمیداند و درست بدانسان که قضات خویش را تهدید از خویشی را هم نمی‌فهمد همانگونه که مرد دهاتی هم نمی‌فهمد چرا اجازه ورود به قانون را ندارد و چرا در تمام مدت انتظارش بر آستان قانون کسی جز او در صدد بریافتن به پیشگاه قانون بر نیامده است؟ مرد دهاتی و جوزف کاف از درک وضعیت خویش عاجزند چرا که همواره با تضاد و تناقض روبرو میگرددند. دربان به مرد دهاتی میگوید که نمیتواند به او اجازه ورود بدهد اما لحظه‌ای بعد از کنار در در می‌شود تا مرد دهاتی بدون بنگرد می‌گوید که قدرتمند است اما در عین حال اعتراف میکند که فرودست ترین دربانهاست. از دیدن سیمای نکهبان سوم هراسناک است و اینرا در حالی میگوید که پشت به قانون کرده است. گفتارش در همانحال که معطوف به قانون است بی‌توجهی به آنهاست. هدایا را می‌گیرد اما تنها باین خاطر که مرد دهاتی فکر نکند چیزی را فراموش کرده است. همین رود روی با حالتهای ضد و نقیض در مورد جوزف کاف هم صادق است. ماموران عدلیه، بازپرس، وکیل، تیتورلی، کشیش همه با جوزف با تزویج روبرو میگردند. نقش هاشان دوگانه است تیتورلی هم نقاش است و هم برای دادگستری کار میکند. کشیش خادم کلیساست، در عین حال وابسته به دادگستری هم هست هموکه «از تاریکی صوفیانه کلیسا بیرون می‌آید (و) خصائل شیطانی را تجلی میدهد.» ۲۳ و عجیب اینست که قیافه کشیش در دربان تقریباً همانند است. کشیش و دربان حالی هستند بین قانون و انسان، و به تعبیر حافظ